



روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران

صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان

نشانی: میدان آرزائیتن، خیابان زاگوس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف

تلفن: ۸۸۶۵۵۸۷۵ – شماره: ۸۸۶۵۴۳۹۲

توزیع: شرکت ناوآوران جهان رسانه ایرسا – تلفن: ۸۸۸۲۳۳۹۰

امور فنی، آتلیه و لیتوگرافی: روزنامه شرق

چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹۹ تلفن ۶۶۸۲۳۳۴۶

یکسانی و تفاوت



پرشش از فرهنگ

ناصر فکوهی

fakouhi@yahoo.com

بحث تکثر فرهنگی (multiculturalism) تقریباً همزمان با بالا گرفتن مباحث مربوط به جهانی شدن آغاز شد اما ریشه آن در مناقشات بود که پس از جنگ جهانی دوم در کشورهای توسعه‌یافته بر سر چگونگی جای دادن «قلیت‌ها» در فرهنگ‌های ملی آنها در گرفته بود. ورود میلیون‌ها کارگر مهاجر در سال‌های پس از جنگ جهانی دوم به اروپا و آمریکا، تعادل شکننده‌ی را که در حوزه مهاجرت در طول دو قرن قبلی وجود داشت به کلی از میان برد. انسان‌ها دائماً برای به دست آوردن موقعیت‌های بهتر معیشتی و رسیدن به آرزوهای کم و بیش واقعی با خیالین، یا تحت تأثیر فشارهای بیرونی (جنگ، خشکسالی و قحطی، بی‌رحمی و…) دست به مهاجرت زده و تلاش کرده‌اند در جوامعی به جز جامعه خود یا در سرزمین‌های دوردست، به حداقلی از رفاه و آسایش برسند. با وصف این، آنچه پس از جنگ جهانی دوم رخ داد تفاوتی اساسی با امواج مهاجرت پیشین داشت؛ اقتدار بزرگی از مردم به ویژه از کشورهای فقیر یا فرهنگ‌هایی بسیار متفاوت از لحاظ ریشه‌ای (زبان، دین، آداب و رسوم) از جهان مسلول و به شهرزوندی جدید و با اراده و امید بالایی نسبت به آینده تبدیل شوند. با وجود این، چنین امری درباره موج جدید مهاجران که اکثر ا ریشه‌های روستایی یا شهری، یا از ادیان غیرمسیحی (ادیان بودایی و کنفوسیوسی آسیایی و ادیان آفریقایی…) داشتند و در لحاظ خصوصیات ظاهری (نژادی) نیز با جوامع میزبان متفاوت بودند، اتفاق نیفتاد و این مهاجران حتی پس از گذشت دو یا سه نسل همچنان یاد حاشیه جامعه‌ی باقی‌مانده و با نژادی بالای آسیی‌های اجتماعی فقر، بزهکاری، بیکاری و… روبه‌رو بودند یا به سوی نوعی «همانیت‌گرایی» یعنی ایجاد شبکه‌های قومی – فرهنگی درون نظام‌های ملی و پدید آوردن جزیره‌ها و گله «گتو»‌هایی رفتند که خود موتور مشکلات متعدد در شهرها و در کل نظام‌های توسعه‌یافته با سازمان‌یافتگی عقلانی بالا بود. در این میان، مساله اساسی در آن بود که اگر پروژه نخستین یعنی یکسان‌سازی فرهنگی باید به کنار گذاشته شود، رویکردی که تقریباً همه فرهنگ‌شناسان با آن موافق بودند، عملاً چه چیزی باید جایگزین‌اش شود. اکثر این متخصصان به این نتیجه رسیدند که مفهوم «مدیریت تفاوت» و سیاست‌گذاری در این زمینه بهترین راه‌حل است. با وجود این، ابهام در این مفهوم از همان ابتدا تا امروز یکی از مولف جدی بر سر راه اجرای عملی آن بوده و هست. در حقیقت نخستین بحث در اینجا پذیرش «تفاوت» به مثابه یک واقعیت غیرقابل تغییر یا دست‌کم با امکان تغییر بسیار محدود است. اما از همین نقطه چندین حوزه مناقشه آغاز می‌شود. نخست آنکه «تفاوت» در میان فرهنگ‌ها به یک اندازه و در یک سطح و عمق نیست. برخی از فرهنگ‌ها قابلیت همساری بسیار بیشتری با یکدیگر دارند، در حالی که برخی دیگر به شدت در تنافش با یکدیگر هستند و روابط آنها با عموم به صورت تنش‌آمیز بوده و هست. نکته دوم اینکه تفاوت‌های فرهنگی در بستری از سایر تفاوت‌ها؛ از جمله تفاوت در سرمایه‌های فرهنگی (تحصیل و سطح فرهنگ عمومی) و اقتصادی و همچنین رفتارهای اجتماعی دیگر نظیر روابط خانوادگی (نرخ زاد و ولد) و… قرار می‌گیرند که خود نقش تقویت‌کننده و شتاب‌دهنده در یک جهت یا در جهت معکوس به آنها دارند. دومین نکته اینکه، «تفاوت» ممکن است به مثابه ابزاری برای سایر رویکردهای اجتماعی از جمله رویکردهای سیاسی، یا ابزاری برای مقاومت فرهنگی، هم به یک وسیله دستکاری‌کننده تبدیل شود و هم خود به شدت قابل دستکاری و نفوذ از سایر حوزه‌ها باشد و سرانجام آنکه سیاست‌های مدیریت تفاوت، خود به مثابه سیاست‌هایی بازتابی می‌شوند که در عرصه عمومی می‌توانند نیروهای سیاسی را در جدل یا مناقشه وارد کرده و بر نفوذ انتخاباتی آنها به صورت مثبت یا منفی تأثیر گذار باشند. شاید مفید باشد که دو به سیاست در این زمینه در اروپای غربی اشاره کنیم؛ نخست سیاست بریتانیا و سپس سیاست فرانسه. این دو دولت که دو قدرت استعماری پیشین نیز بوده و از همین روز امروز به ناچار پدیداری گروه بزرگی از مردم مستعمرات قبلی خود نیز هستند، سیاست‌های کاملاً متفاوتی را در قبال مدیریت تفاوت پیش گرفتند. بریتانیا بر اصل «تجشش مثبت» تکیه زد و با روش‌های کاملاً سختگیرانه‌ای در طول سه دهه اخیر تمام مؤسسات دولتی و غیردولتی را وادار کرد به صورت گسترده‌ای مهاجرت را در همه حوزه‌ها وارد مدارهای روابط کاری و اجتماعی خود کنند. در حالی که فرانسه تلاش کرد به صورت مطلقه، تلاش کرد همه چیز را بر اساس سیاست تئولیرالی تنظیم کند و از طریق بازار به پیش ببرد. نتیجه اینکه امروز بریتانیا با فشار بسیار کمتری در حوزه تکثر فرهنگی روبه‌روست در حالی که اوضاع در فرانسه انفجارانگیز است. در چنین موقعیتی چارهای جز این نیست که فشار مهاجرتی کاهش یابد تا بتوان تکثر فرهنگی را در حد قابل کنترلی نگه داشت و برای این کار به ایجاد روابط جدیدی در سطح بین‌المللی نیاز است که محورهای اصلی آن در نظر ما از خلال از میان برداشتن سیستم‌های آمرانه، مافیاهای بین‌المللی و ملی و کاهش قدرت شرکت‌های فراملیتی و واداشتن آنها به تبعیت از قوانین دولت‌های ملی با رویکردی در آن واحد محلی و جهانی است.

کانون فرهنگی آموزش قلمی

همین امروز ثبت نام کنید

۵۱-۸۴-۰۲۱

قانون یعنی برنامه ریزی
برنامه ریزی برای پیشرفت درسی

فیلمنامه‌نویسان آمریکایی همیشه معتقدند حق و حقوق‌شان در صنعت سینما نادیده گرفته می‌شود و اگر حضور آنها نبود هرگز فیلم‌های ماندگاری هم به جا نمی‌ماند. دو سال پیش ضربه زد و مراسم اعطای اسکار هم اثرات که بر گزار نشود. انجمن فیلمنامه‌نویسان هالیوود امسال در مراسم انتخاب ماندگارترین فیلمنامه‌های هالیوود باز هم درخواست‌ش را برای بالا بردن درآمد فیلمنامه‌نویسان مطرح کرد. آنها اعلام کردند هدف از انتخاب ماندگار ترین فیلمنامه‌ها یادآوری نقش فیلمنامه‌نویسان در درآمد بالای سینماست و اینکه آنها دست‌های پشت پرده سینما هستند و زور بیشتری دارند.

کارابلانکا

کارابلانکا عاشقانه‌ترین فیلم تاریخ سینما، همچنان در به دست آوردن بهترین‌های دنیای سینما پیشتاز است. فیلمنامه کارابلانکا را برادران «پسنتاین» به همراه «هاوارد کوج» نوشتند. کارابلانکا اقتباسی بود از یک نمایشنامه رادیویی به نام «همه به کافه ربک می آیند» نوشته موری برانت که هرگز منتشر نشد. نویسندگان این فیلمنامه یکی از بالاترین دستمزدها را در زمان خودشان دریافت کردند.

پدرخوانده

مارو پوزو رمانی را نوشت که برای همیشه نام او و فرانسیس فورد کاپولا را در عالم سینما و ادبیات ماندگار کرد. او فیلمنامه‌های پدرخوانده را هم با مشارکت کاپولا نوشت. پوزو بعدها گفت: «مران و فیلم پدرخوانده مرا از خودکشی نجات دادند، می‌خواستم به دست فلاکت خودکشی کنم. پدرخوانده در مدت کوتاهی ۱۰ میلیون نسخه فروش کرد و خب بخشی از این فروش به خاطر فیلم بود.»

محله چینی‌ها

رابرت تونون نویسنده فیلمنامه محله چینی‌ها یکی از استادان صاحب‌نام رشته فلسفه در امریکاست. استودیو پارامونت در سال ۱۹۷۳ برای نوشتن فیلمنامه گنسیسی بزرگ به او ۱۷۵ هزار دلار دستمزد پیشنهاد کرده بود، اما او آنها را برای ساخت فیلم محله چینی‌ها مجبّر کرد و دستمزد آخر ۲۵ هزار دلار دستمزد گرفت. رومن پولاتسکی پس از ساخت این فیلم از آن به عنوان یکی از مهندسی‌ترین فیلمنامه‌هایی که با آن روبه‌رو شده بود، نام برد.

روزنامه

سال نهم ■ شماره پیاپی ۱۰۷۸ ■ شماره ۱۵۴ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۹ ■ ۲۶ شوال ۱۴۳۱ ■ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰

آخر



۱۰ فیلمنامه ماندگار سینمای هالیوود به انتخاب فیلمنامه‌نویسان

دست‌های پشت پرده پرزورتر است

همشهری کین

هرمان منکیویسوز و اورسن ولز هفته‌ها و روزهای پیاپی برای نوشتن این فیلمنامه به گفتگو نشستند و دست آخر این فیلمنامه بدل به یکی از بهترین‌های عالم سینما شد. هرمان منکیویسوز از مدتها پیش از ساخت همشهری کین در جست‌وجوی راهی بود تا استعدادهای سینمایی خودش را نشان بدهد و بالاخره دعوت اورسن ولز ۲۴سالهٔ ازرویش را برآورده کرد. او فیلمنامه را روی تخت بیمارستان نوشته بود و همین حالا هم فیلمنامه‌نویسان آمریکایی می‌گویند اگر قرار است کار در خدانی بنویسیم بهتر است چند هفته‌ای را در بیمارستان بستری شویم.

همه چیز درباره ایو

داستان «تیزهوشی ایو» نوشته «ماری اوور» هرگز به اندازه فیلمنامه‌ای که براساس آن نوشته شد، تجلیل نشد. جوزف منکیویسوز تاسال‌هایی‌ا سرآلمان فیلمنامه‌نویسی صامت سینما بود و با فیلم همه چیز درباره ایو در فیلمنامه‌نویسی سینمای ناطق هم درخشید. داستان «تیزهوشی ایو» راه را برای او هموار کرد.

باز تاب: درباره عذرخواهی برنده نوبل پز شک‌ی

چرا ما عذر خواهی بلد نیستیم

کامبیز نوروزی



خانم «لیندا پاک» که در سال ۲۰۰۴ برنده نوبل پزشکی شده است در ۱۰ مارس ۲۰۰۶ مقاله‌ای در مجله ساینس چاپ کرد و گزارش داد ترکیب دو بو (رایحه) سلول‌های عصبی مغز را تحریک می‌کند. در حالی که آن سلول‌ها به وسیله هر یک از آن بوها تحریک نشده بودند. با این حال خانم پاک چهار سال بعد در یادداشتی برای پس گرفتن این مقاله نوشت از آزمایشگاه وی نتوانسته است یافته‌های آن مقاله را بازتولید کند و ادامه داده است «هن صمیمانه را هر گونه سر درگمی که این وضعیت ممکن است ایجاد کرده باشد عذرخواهی می‌کنم.» این خبری است که ایسنا روز دوشنبه پنجم مهر روی خروجی‌اش گذاشته بود. اما لطف و اهمیت این خبر در این است که اساساً اهمیتی ندارد و اصلاً به

در گذر زمان: به قدرت رسیدن ژنرال فرانکو

او همچنان مرده است

فریدون مجلسی



حدود ۳۰ سال پیش کتابی از «اگلاس دی» فقید به فارسی ترجمه کردم به نام سفر گرگ (ال لُوسُو). رمانی بود رئالیستی و لطیف درباره جنگ داخلی اسپانیا. در جایی از فهرمان رزمنده روستایی داستان، که او را به دلیل جسارت و خوشنودن در جبهه جمهوریخواهان ال لوبو با گِرد نامیده بودند، می‌پرسند چطور شد که به جبهه جمهوریخواهان پیوستی؟ و او پاسخ می‌دهد: «فوتی جنگ آغاز شد، سرهنگی به روستای ما آمد. آن سرهنگ متعلق به ارتش جمهوری بود و ما جوانان روستا همراه او به جنگ رفتیم. در روستای همسایه ما، سرهنگی از ارتش سلطنت‌طلبان به آنجا رفت و جوانان آن روستا همراه او رفتند.» داگلاس دی حقیقت تلخی را در قالب داستانی شیرین بیان می‌کند. سربرازان می‌چنگند و از عواقب آن رنج می‌برند و می‌میرند بی‌آنکه دقیقاً آگاه شوند جنگ بر سر چه بود. و تعلق آرمانی‌شان بستگی به آن دارد که سرهنگی که به روستای آنان رفته متعلق به کدام جناح بوده است.

در واقع جنگ داخلی اسپانیا تیرمین و سرآغازی برای بدی جهانگشایی هیتلر در اروپا که به بهای جان ده‌ها میلیون قربانی انجامید. آلفونس سیزدهم از خاندان بوربون در سال ۱۹۳۱ از سلطنت خلع شد و نظام جمهوری با آرای دموکراتیک در مادرید مستقر شد. مقامات کلیسا که منافع خود را در خطر می‌دیدند، نظامیان و زمینداران و دیگر نیروهای محافظه‌کار زیر بار آن نرفتند و بازگشت به وضع پیشین را تشویق کردند. جمهوری پنج سال در برابر آنان مقاومت کرد، اما در این میان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان پشتیبانی و کمک مؤثری برای نیروهای واپسگرا فراهم آورد. «فرانکو دلیرانه برای زندگی مبارزه می‌کند»، زمانی که سرانجام روز محتم فرا رسید، «چوی چیس» خبرنگار و گوینده نامدار تلویزیون NBE در حالی که اعلامیه پریزنتد نیکسون را درباره مرگ فرانکو می‌خواند، که در آن فرانکو به عنوان «راش وفادار و استوار آمریکا و مردی یاد شده بود که با جسارت و شجاعت احترام جهانیان را به خود جلب کرده بود، در حالی که همان عکس کذایی در کنار هیتلر را به طنز پس‌زمینه تصویر خود قرار داده بود، با الهام از کلیشه خبری آن انتظار طولانی اعلام کرد: «ژنرال‌یسیمو فرانسیسکو فرانکو همچنان مرده است!» این عبارت به صورت اصطلاحی در زبان انگلیسی به آمد که هنوز در موارد اشاره به کارهایی که بیش از اندازه به تأخیر افتاده باشد کاربرد دارد. با این حال پس از مرگ فرانکو با او با احترام رفتار شد. برایش آرامگاه محترمانه‌ای ساختند و اهانتی به او نشد. هر انسان آمیزه‌ای از کارهای نیک و بد است. در داورى باید به هر دو جنبه توجه شود. به گمان من درباره فرانکو عملاً اینچنین داورى شده است. شاید در این باب باید به دو نکته توجه داشت؛ یکی اینکه او زندگی سیاسی خود را وقف منافع ملی و توسعه اقتصادی کشور کرد که طبیعتاً به توسعه فرهنگی و اجتماعی، انجمنی، و دیگر اینکه برخلاف اغلب مستبدان، به فساد مالی و دیگر مفاسد اقدام نپوید.

روزنامه

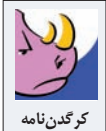
سال نهم ■ شماره پیاپی ۱۰۷۸ ■ شماره ۱۵۴ دوره جدید ■ سه‌شنبه ۱۳ مهر ۱۳۸۹ ■ ۲۶ شوال ۱۴۳۱ ■ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰

آخر

ساخت فیلم جدید کمال تبریزی اجازه ادامه یافت

روند تولید فیلم «خیابان‌های آرام» کمال تبریزی با صدور مجوز از سوی معاونت سینمایی، از سر گرفته شد. مدیر روابط عمومی معاونت سینمایی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در گفت‌وگو با ایسنا، با اعلام این خبر عنوان کرد: «تهیه‌کننده و کارگردان فیلم «خیابان‌های آرام» با جواد شمقدری معاونت سینمایی دیدار داشتند و همان‌طور که ایشان قبلاً در گفت‌وویی قول پیگیری موضوع را داده بودند، موانع و مشکلاتی که در روند تولید فیلم بود، با مساعدت و پیگیری‌های معاونت سینمایی برطرف شد و تولید فیلم کمال تبریزی ادامه خواهد داشت.»

تهران: اذان ظهر ۱۱:۵۳ اذان مغرب ۱۸:۰۱ اذان صبح فردا ۴:۴۰ طلوع آفتاب ۶:۰۳



تلویزیون کاغذی

سیدعلی میرفتاح
mirfattah@yahoo.com

کاش روزنامه، غیر از همین کاغذ و نوشته و تیتَر و سوتیتَر، قابلیت‌های دیگری هم داشت. کاش – مثلاً – تکنولوژی آنقدر پیشرفت می‌کرد که روزنامه‌ها، علاوه بر چیزی که هستند، کامت سمعی و بصری هم ارائه می‌دادند، یعنی این روزنامه‌ای که در دست گرفتند، علاوه بر حکمت‌هایی که در صفحه آخرش می‌خواندید، یک سری فایل صوتی و تصویری هم به ضمیمه داشت. مثلاً من یک روزی که سر حال می‌بودم، برایتان می‌آواز می‌خواندم، یا ساز می‌زدم، یا هر کاری جز نوشتن و تکوناخت نوشتن می‌کردم. به نظر بپذیرد روزنامه‌هایی را که یکی یک گوشه سخنرانی آتشین می‌کند، یکی گوشه دیگر شعر عاشقانه می‌خواند، دیگری شعیبدیاری انجام می‌دهد و بنده هم برای نشانند گل لیخند بر چهره مبارک عملیات ژانگولر انجام می‌دهم. لابد در چنین شرایطی دست‌مان هم از حجت‌قلوری باز می‌بود و می‌توانستیم تروکا‌های سینمایی را تنگ هنرنامه‌ی هایمان و بزیم و محیرالمقول جلوه کنیم… من به دیدگان کاری ندارم، اما خودم اگر تکنولوژی به اینجا که تغیل می‌کنم رسیده بود، در همین سنتون باربک و بلند، و چند غوغایی که نمی‌کردم، یک روز آواز در مایه دستشستای می‌خواندم. روز دیگر با موتور دور دیوار مرگ می‌چرخیدم، روز دیگر از کلاه‌ه مرگ‌خوش و جاسوتچی و هندوانه در می‌آوردم – و روز چهارم فیلم‌های افساگرانه از دوستان و دشمنان نشان می‌دادم و پته همشان را روی آب می‌ریختم. چهار شب‌ه‌ما کلاس آموزش آشپزی می‌گذاشتم و شب جمعه‌ها بعضی فیلم‌ها و تصاویر کداری می‌گذاشتم تا یک سی‌تی به پایین نتوانند ببینند چه خبر است. با این کار جمعه‌ها هم سرگرم‌تان می‌کردم، چرا که هنوز در کف فیلمی دوبید که شب قبلیش نشان‌تان داده بودم، علاوه بر همه فزین‌ها ساعت‌هایی از شبانه‌روز، ستونم را به این و آن اجاره می‌دادم تا کمی از حق‌التالیف ندادن شرق را جبران کنم. عین بعضی شبکه‌های ماهواره، به هر کس می‌خواست کاری کارستان کند، آنتن اجاره می‌دادم تا نباید هم شما را بخنداند. هم آبروی خودش و هر چه ضاقتقلب است او ببرد… چه کار‌ها که نمی‌توانستم در این روزنامه تخیلی بکنم. مرده‌شوی هر چه دانشمند تبدیل وارفته بی‌جرزیه را بر برد.

زمان گوتنبرگ تا حالا این روزنامه‌ها هیچ فرقی نکرده‌اند. فقط سبیه و سفید بوده‌اند و رنگی نشده‌اند. توی این اوضاع و احوال رنگ به چه درد ما می‌خورد. ما احتیاج به فضای داریم که بتوانیم اندیشه‌های والایمان را گسترش دهیم. خیالام را راحت کنیم، ما احتیاج به یک جور تلویزیون کاغذی داریم تا بتوانیم با صوت و تصویر، به سراغ گوش و چشم‌تان، توانام بیایم… چشم گوش و کم است، ما باید اعضای دیگر‌تان را هم مخاطب قرار دهیم. ما باید با قلب‌تان حرف بزنیم و روی مغزتان تأثیر بگذاریم. وای که چقدر دانشمندان از نیاز‌های واقعی بشر عقب هستند. من امروز که از خواب بیدار شدم‌ام، احساس زل‌زلونی بهم دست نداده که حالا بخوام روزنامه علمی – تخیلی‌ام را فراگیر کنم. من دارم با شما از یک نیاز مبهم حرف می‌زنم. نیاز به یک روزنامه صوتی و تصویری، یا نه‌نیز به یک تلویزیون کاغذی؛ تلویزیونی که ببینند عزیزش بتواند آن را چهار‌تا کند و توی جیبش بگذارد، یا اگر اثری، شربتی، چایی روی فرش ریخت، آن را ولو کند تا رطوبت‌فرش را بشکند. من از تلویزیونی می‌گویم که ببینند بتواند آن را شیشه پاک کند و زیر اشغال سبزی بیندازد و باطله‌اش را کیلویی ۶۰ تومان بفروشد. تلویزیون باطله، هر رویای بود و دست‌نیافتنی‌ای است. آبی چه خیلی هم نزدیک است؟ خیلی هم همین دور و بر است؟ چه خراب‌ها پنج دقیقه نیست که دارم تخیل می‌کنم، آن وقت می‌گویید هست و واقعیت دارد؟ جل‌الحلق.

گزارش روز

پاسداشت یاد کاوه گلستان با سخنرانی شادمهر راستین و حجت سپهوند

انسان، جنگ، رنگ و مرگ



پاسداشت یاد کاوه گلستان عکاس بزرگ ایران با سخنرانی شادمهر راستین منتقد و فیلمنامه‌نویس و حجت سپهوند راکسین در گالری شماره شش برگزار شد. در این جلسه سپهوند گفت، در مورد شخصیت کاوه گلستان با اشاره به این نکته که او به شدت از اسطوره‌های گریزان بود، گفت: گلستان علاقه‌ای به عباس شیر زند و مرده نداشت و از نه‌ان آشنایی با ایشان که دین عکاس شیراز دریافت کرده‌ام. او با مقایسه عکس‌کی که گلستان از کلاس درس در رودبار الموت قزوین (۱۳۵۳) گرفته تا دیگر عکس‌های او گفت: «این عکس نشان می‌دهد گلستان بیشتر از آنکه درگیر ثبت حادانه باشد به تفکر آگاهانه است. در ادامه این جلسه حجت سپهوند عکاس مطرح مطبوعات ایران با اشاره به اینکه اگر بخواهیم کمی با آثار کاوه گلستان بیشتر آشنا شویم ناگزیر از دانستن این حقیقت هستیم که او به مثابه انسانی درخشا و آگاهی‌بخش در تمام عمر هنری خودش بوده، گفت: «شرایط زندگی کاوه گلستان درست در چند بزنگاه تاریخی سبزی شد؛ یکی قبل از انقلاب که بیشتر انسان‌های عکس‌هایش افرادی ناتوان و معلول و آسیب‌پذیر بودند که همگی آنان در یک چیز شبیه بودند و آن هم «خرد بودی، براهریم حقیقی، محمود، راهبانی این انسان‌ها به جالش می‌کشاند.» سپهوند در پایان کاوه گلستان و عکس‌هایش را در یک جمله این گونه تفسیر می‌کند: باید بگوییم انسان، جنگ، رنگ و مرگ تمام حیات هنری او را شکل دادند. نمایشگاه عکس «تداوم» منتهی شامل ۲۳ عکس از عکاسان ایرانی در سال‌های ۴۰ و ۵۰ است که دو بخش برگزار می‌شود. در بخش اول، نمایشگاه به ستمی، نیکول فریمنی، نصرالله کسرائیان، میرزندی، فخرالدین فخرالدینی، کمران علی، محمود کلاری و محسن راستانی می‌پردازد و بخش دوم نمایشگاه ۲۳ هنرمه‌تا تا سوم این با نمایش اثری از سیف‌الله مصدیان، افشین شاهرودی، یونس رحیم، سعید سپهوند، رعنا جواد، هنگامه گلستان، فرهود حقی، بیژن یاحی، سعید سپهوند، میرزندی، ابراهیم حقانی، مرزفی پورصمدی، مسعود معصومی و سعید دستوری همچنان فرصت نمایشی آثار همه عکاسان حاضر در این نمایشگاه را فراهم می‌کند. گالری شماره شش در خیابان خرمینده شمالی، کوچه جهنم، چادر شش، طبقه همکف واقع شده است.



۱۰ فیلمنامه ماندگار سینمای هالیوود به انتخاب فیلمنامه‌نویسان

دست‌های پشت پرده پرزورتر است

کمپانی فاکس هم برای ساخت فیلمی بر اساس این داستان مجبور شد سه هزار و ۵۰۰ دلار به نویسنده قصه بپردازد، اما این فیلم در هفته اول آکران با چنان استقبالی روبه‌رو شد که کمپانی فاکس به دستمزد فیلمنامه‌نویس دو برابر دیگر اضافه کرد.

آنی هال

وودی آن داستان‌نویس شهر آمریکایی همیشه در عالم سینما و ادبیات به یک اندازه جدی گرفته شده است. با این حال او برای نوشتن فیلمنامه آنی هال از رفیق درین‌هاش مارشال بریکمن هم دعوت کرد. فیلمنامه آنی هال تا چند هفته پیش از آکران هنوز نام قطعی نداشت و این دو بیش از ۱۰۰ بار عنوان فیلم را عوض کردند تا آلی به نام آنی هال رضایت داد. در این فیلمنامه نشانه‌های بسیاری از دنیای واقعی وجود دارد که به عنوان فیلم هم می‌رسد. بازیگر محبوب این کار گردان یعنی دایان کیتون در میان دوستانش به دایان هال شهرت دارد و اسم دیگر او هم آنی است که از ترکیب این دو اسم و یک شوخی وودی آلی به اسم «آنی هال» برای قیلمش رسید.

آخرین پیشنهاد: سرال «قهوه تلخ»، فیلم «دموکراسی تو روز روشن»

هم بخندید، هم فکر کنید

فاطمه راکعی



به دلیل فراز و نشیب‌هایی که گاهی از آستانه تحمل جوانان و نوجوانان بالاتر است پیشنهاد می‌کنم برای سرگرمی و بیرون آمدن از این فضاها سراغ سریال‌ها و فیلم‌های طنز ببرید. البته منظورم از فیلم‌های طنز، فیلم‌هایی که طنز صرف دارند و هیچ نوع نقد اجتماعی و… در آنها وجود ندارد،

نیست، منظورم طنز اجتماعی است که انسان‌ها را در عین خنداندن به تفکر وادار می‌کند. سریال «قهوه تلخ» که چند قسمت آن به تازگی وارد بازار شده است یکی از پیشنهادهای من است که نمونه بارز ضد عتق‌تاری است.

مهران مدیری که همیشه با سریال‌های طنز – که ریشه‌های عمیق اجتماعی دارد و در لابه‌لای شوخی حرف‌های بسیار جدی بیان می‌کند- بر صفحه تلویزیون ظاهر شده، این بار سریال‌ها را به شکل سری‌دی عرضه می‌کند که در زمانی که فرصت و حوصله داشتید دستگاه پخش سی‌دی‌تان را

کرده است. اندیشه‌های عصر ممدنر یعنی دوران ظهور و توسعه جامعه صنعتی مدعی پاسخگویی به این گونه معضلات بوده اما دبری است که تجربه‌های مدرن به نامیدی بدل شده است. و افق‌های ناشناخته جدیدی پیش روی انسان‌ها شده شده تا کارایی دستاوردهای مدرن به اثبات رسد. تنها در طول زندگی یک نسل صورت‌های جدیدی از ارتباطات، تفهون زیست ما را عمیقاً دگرگون ساخته است. در آغاز تلگراف و تلهو روایت، و امروزه تلفن و اینترنت، برای مثال جنبش مشروطیت، شکوفایی خود را تا حد زیادی مدیون سترسی کشتگران به تلگراف بوده است. اما انقلاب اسلامی در پرتو توسعه ارتباطات تلفنی و به خصوص فناوری کاست در تغییر شرایط سیاسی – اجتماعی این سرزمین نقش انکارناپذیری ایفا کرد. امروزه سب – الکترونیک (ای‌مل) و پیام‌های متنی (پیامک) و شبکه‌هایی چون فیس‌بوک، توئیتر و مای‌اسپیس روابط اجتماعی را به گونه‌ای بی‌سابقه دستخوش تحول کرده‌اند.

پیشرفت‌های ناشی از این شبکه‌ها در مناسبات انسانی، انقلاب جدیدی را دامن زده است. دیوید فینچر کارگردان و آرون سورکین در فیلم معروف «شبکه اجتماعی» پدیده فیس‌بوک را به گونه‌ای هنرمندانه به پرده سینما کشیده‌اند. گفتنی است شبکه فیس‌بوک تعداد بی‌شماری از سکنه کره خاک را به خود جلب کرده است. فیس‌بوک در سال ۲۰۰۲ توسط دو دانشجوی دانشگاه هاروارد به نام‌های زک وریبرگ و اودارد ساوارین ایجاد شد. این دو دانشجوی جوان به هیچ‌روی نمی‌دانستند که دستاورد آنها چه آینده‌ای را برای اکثریت سکنه زمین رقم خواهد زد. امروزه متجاوز از ۵۵۰ میلیون نفر عضو رسمی شبکه فیس‌بوک هستند؛ یعنی از ۱۴ نفر یک نفر عضو یابدار این شبکه محسوب می‌شود. هر یک از اعضا تعداد زیادی از دوستان خویش را به عضویت این شبکه اجتماعی فرامی‌خوانند و قادرند با آنها تجربه‌های روزمره خود را مبادله کنند و به طور مرتب با آنها در خصوص مسائل و موضوعات گوناگون بحث و گفتگو کنند. افزون بر این، هر یک از اعضا می‌توانند به طور روزانه کارنامه تجربی و تحصیلی خود را به طور مستمر تکمیل کنند. افزون بر این، این افراد می‌توانند در کارگاه‌ها، کلاس‌ها، سمینارها و دانشگاه‌های مورد علاقه خود در فضای رایانه‌ای شرکت جویند. نام این شبکه از اصطلاح آمریکایی کتاب سال دانشکده‌ها